



“

در تحلیل واقعی، باید از منطق سیاست زمانه دور افتاد. این درست است که طبق روابط، مناسبات و ادراکی که از روح زمانه و شرایط وجود داشت، رضاخان سردار سپه و بعد رضا شاه - فهمیده بود که بدون نیروی روشنگری کارش پیش تخواهد رفت و اگر قرار است درون سازه حکومت فکر کند، از ابتدامی تواند با مشروطیت را فتد و باید کارش را بانمایندگان مجلس در همان سازه پیش برد. اگر حیطه خرد سیاست - یعنی میکروپالتیک - را در نظر بگیریم، مهندسی بسیار زیبایی پیدا می‌کند. حاصل و برآیندش این است که رضا شاه، رجال سیاسی را زد و خود راند. این از یک جمیت زرنگی حساب می‌شود، اما از جهت عین حماقت است، برای این که کشور را رجال نگه می‌دارند. اگر رضاخان، رضا شاه شد، به این دلیل بود که سیاستمداران قدرتمندی مانند تقی زاده، تیموروتاش و فروغی کنارش بودند. رضا شاه با کمک رجال بالا آمدویلی می‌خواست بدون رجال حکومت کند.

مصلحت هایی، قراردادهای استعماری گذشته منهای قراردادهای ارضی را فسخ کنند، یعنی وامها را بخشیدند و نیروهای خود را خارج کردن.

نکته دوم این است که جریان های انقلابی همیشه یک بخش ضد انقلاب نیز دارند؛ مثلاً در انقلاب فرانسه این تجربه مشاهده شد که انگلیسی ها در موج اول برای سرکوب انقلاب نیرو اعزام کردند. در ایران هم انگلیسی ها به نیروی ضد انقلاب بلشویکی که جمع شده بودند، کمک می کردند.

■ یعنی اتحادی بین قوای روس سفید و انگلیس شکل گرفت؟ بله. یک بخشی از آن، جابه جایی فرماندهان دیویزیون قزاق است که اتفاق می افتد. بعد از آن مقطع انقلاب که اتفاق افتاد، دولت موقت در روسیه سرکار آمد و هنوز بلشویک ها نبودند. در این زمان، فرماندهی برای قرقاچانه از روسیه آمده و هنوز روس ها کم و بیش اشراف نسبی در فرماندهی دارند، ولی این فرمانده که کلرژه نام داشت با توطئه و تمهد انجلستان کنار زده شد و استاروسلسکی، عامل انگلیسی فیلارنوف و افسر ایرانی زبردستش سرهنگ جابه جایی سرهنگ فیلارنوف و افسر ایرانی زبردستش سرهنگ دوم رضاخان بودند. رضا شاه بعدی که در آن زمان رضاخان است، قیلا در آتیاد همدان بود و از آن زمان آهسته به این مدار قدرت وارد شد.

بعد از آن درگیری ای داریم که فاکتوری مهم در تحلیل تاریخ ایران است؛ اختلاف نظر بین نایب السلطنه هندوستان و اختلاف نظری که در خود لندن است. ما لرد کرزن را داریم که دنیا این است که در ایران، قرارداد تحت الحمامیگی ۱۹۱۹ سوی دیگر مقامات هند و انگلیس موافق با این پروژه نیستند. پس اگر انگلیسی ها تن به کوتنا دادند به خاطر این بود که پروژه کرزن در تحمیل قرارداد تحت الحمامیگی به ایران بنا به دلایل متعدد

تحولات سال های بعد هم باز تابع همین شرایط است؛ مثلاً در سال ۱۹۰۷ ایران بین دو کشور روس و انگلیس تقسیم شد. حادثه دیگری که داریم قرارداد ۱۹۱۵ بین انگلیس و روس است که ایران به کل بین روس و انگلیس تقسیم و منطقه حائل نیز برداشته شد. ابتدا شمال، جنوب و یک منطقه بی طرف وجود داشت. در قرارداد ۱۹۱۵ منطقه حائل نیز برداشته شد و شمال ایران به تصرف روسیه و جنوب به تصرف انگلیس درآمد. در اینجا نقش نیروی قزاق اهمیت بیشتری پیدا کرد و تقریباً منطقه شمال را به تصرف درآوردند. در محیط جنوب قزاق ها حضور کمی داشتند، مثلاً در بوشهر یا در زابل، آتربیاد قزاق نداشتم، ولی در همدان، اردبیل، تبریز و ارومیه داشتم. این نشان می دهد به علت اهمیت ژئوپلیتیکی که آن منطقه جغرافیایی برای روسیه داشت، به تدریج نیروی وابسته به خودش را در آن منطقه قرار داد. نکته دوم این است که روس ها هزینه های این دستگاه نظامی - از تسلیحات گرفته تا حقوق کارمندانش - را تقبل کردند. در این میان، اتفاق مهمی که اثر ژئوپلیتیکی داشت وقوع انقلاب بلشویکی در روسیه بود. این انقلاب نظام را تغییر داد، شبیه انقلاب فرانسه.

#### ■ آیا یکی از سه انقلاب اصلی تاریخ جهان بود.

از انقلاب بلشویکی به عنوان انقلاب های تاریخ ساز یاد می کنند، چون هم برای کشور خودشان تاریخ سازی کردند و هم برای جهان. ما نیز از قدیم به سرنوشت اینها متصل بوده ایم. عده ای از شخصیت ها و گروه های مبارز مثل جعفر پیشوی، از ایران به کنگره ملل ستمدیده مشرف زمین رفته بودند. پیشه وری جزو اولین افرادی بود که در آن جلسات حضور داشت و بعد هم در ادامه نقش هایی در تاریخ ایران ایفا کرد. به هر حال، وقوع آن انقلاب روی نظام جدید روسیه تأثیر گذاشت و باعث شد بنا بر